

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۲۰، اشعیا ۴۰-۴۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره 20، اشعیا فصل های 40 و 41 است.

خب، فکر می‌کنم وقتش رسیده. من اینجا و تو هم اینجا هستی و این تمام چیزیه که لازم داریم. ممنون که امشب اومدی. همونطور که مادرم می‌گفت، چند روز گذشته یه کم احساس اوج گرفتن داشتم و فکر کردم. آگه من تلاش کنم تا برسم اونجا و هیچ کس دیگه‌ای این کارو نکنه، واقعاً ناامیدکننده خواهد بود.

اما شما اینجا هستید. من این کار را می‌کنم. متشکرم. اگر ستاره‌های طلایی داشتم که به شما بدهم، به همه شما ستاره‌های طلایی می‌دادم. این هوا کمی شبیه آن کسی است که گفت، شاد باشید، می‌تواند بدتر شود. بنابراین من شاد بودم و اوضاع بدتر شد.

بیایید با دعا شروع کنیم. پدر، از خنده شما متشکرم. از شما متشکرم که در دنیای خود این ظرفیت را به ما داده‌اید. باز هم، مانند موسیقی، ما واقعاً آن را کاملاً درک نمی‌کنیم.

چرا ساختن صداهای موسیقی خنده‌دار به نوعی روحیه ما را بالا می‌برد؟ اما این کار را می‌کند، و ما از تو سپاسگزاریم. از تو سپاسگزاریم که در دنیای تو، حتی در یک روز خاکستری، برفی و بادی، دلیلی برای شادی وجود دارد. از تو سپاسگزاریم، پروردگارا، که می‌دانیم به کجا می‌رویم.

ما می‌دانیم که فراتر از غروب آفتاب، یک روز تابستانی روشن برای ما، تا ابد، وجود دارد، به خاطر کاری که تو در عیسی مسیح برای ما انجام داده‌ای. متشکرم. متشکرم.

از کلامت در اشعیا متشکرم. از آنچه به ما آموخته‌ای متشکرم. از آنچه امشب دوباره به ما خواهی آموخت متشکرم. و دعا می‌کنیم که ما را هدایت کنی، هدایت‌مان کنی، الهام‌بخشان باشی و به ما کمک کنی تا به آنچه برای هر یک از ما هست، برسیم. و از تو سپاسگزاریم. به نام تو، آمین.

جان، میشه یه کم برامون توضیح بدی؟ من به پیامبران، مخصوصاً اشعیا، علاقه دارم. به نظرت اونا اونجا نشستن و خودشون نوشتن، آیا واقعاً وقتی اینو منتشر می‌کنن، تلاشی هم برای انجامش داشتن؟ یا اینکه این یه کار خیلی خیلی بزرگه، و این افکار چی هستن؟ خب، یه جورایی مثل اینه که آدم پولش رو بده و انتخاب خودش رو تو دنیای علم بکنه. من فکر می‌کنم تقریباً مطمئناً اشعیا این چیزا رو تو پیام‌های کوتاه گفته، که احتمالاً توسط یکی از شاگردانش رونویسی شده.

و سپس آنها توسط اشعیا یا شاید یکی از شاگردان نزدیک او در اینجا سازماندهی شده‌اند. اما کاملاً توافق شده است که تنها یکی از پیامبرانی که ممکن است از ابتدا نوشته شده باشد، حزقیال بوده است. آنها پیام‌های طولانی‌تری هستند، آنها دقیق‌تر سازماندهی شده‌اند.

تقریباً همه افراد دیگر، توافق عمومی تقریباً این است که آنها به صورت پیام‌های کوتاه بیان می‌شدند، کپی می‌شدند و سپس سازماندهی می‌شدند. بسیار خب، ما تاکنون در کتاب ۱ تا ۶، فراخوان به خدمتگزاری را دیده‌ایم. در کتاب ۷ تا ۳۹، اعتماد، اساس خدمتگزاری است.

و شاید یادتان باشد، من از شما در مورد آن امتحان نمی‌گیرم، اما شاید یادتان باشد که پیشنهاد دادم از بعضی جهات، کل کتاب بر اساس الگوی فصل ۶ سازماندهی شده است. یعنی، رؤیایی از درماندگی بشر در سالی که پادشاه عزیا درگذشت، من خداوند را دیدم. رؤیایی از خداوند، قدوسیت و جلال او که زمین را پر می‌کند. رؤیایی از خودشان، ناپاکی‌شان، گمراهی‌شان.

تجربه‌ای از تطهیر از طریق آتش. و سپس مأموریت. خب، بر این اساس، این بخش ۷ تا ۳۹ همان رؤیای درماندگی، رؤیای خداوند و تا حدودی رؤیای خودشان خواهد بود، اگرچه بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

همانطور که هفته پیش گفتم، فصل‌های ۳۶ تا ۳۹ این موضوع را اثبات می‌کنند که می‌توان به خدا اعتماد کرد. اگر به او اعتماد کنید، او شما را نجات خواهد داد. اما ما همچنین، به ویژه هفته پیش، در فصل‌های ۳۹ و ۳۸ دیدیم که حزقیا آن موعود از فصل‌های ۷ تا ۱۲ نیست.

که اگر به دنبال امید هستیم، باید فراتر از او را ببینیم. او به ما نشان می‌دهد که اعتماد صرفاً یک چیز یکباره نیست. فقط یک بار.

و اینکه امید ما به کمال‌پذیری انسان نیست. دیدیم که خدا ادعای حزقیا مبنی بر داشتن قلبی کامل را بسیار جدی گرفت. قلبی که برای خدا یکپارچه بود.

اما این به معنای عملکرد بی‌نقص نیست. ما وسلی‌ها باید مدام این را به خودمان بگوییم. دنیای بیرون می‌گوید، خب اگر عملکرد بی‌نقصی نداشته باشی، قلب بی‌نقصی نداری.

و از آنجایی که هیچ یک از ما عملکرد بی‌نقصی نداریم، بنابراین، هر کسی که ادعا می‌کند قلب بی‌نقصی دارد دروغ می‌گوید. خب، به نظر نمی‌رسد که خدا فکر کرده باشد حزقیا دروغ می‌گوید. به نظر می‌رسد که او فکر می‌کرد حزقیا راست می‌گوید.

اینکه از نظر عواطفش، از نظر جهت قلبش، از نظر اهدافش، او برای خدا یکی بود. همه خدایان. بدون رقیب یا بدون محدودیت.

اما عملکرد او بی‌نقص نیست. بنابراین، اگر امیدی برای ما وجود داشته باشد، در کسی است که هنوز در فصل‌های ۱ تا ۳۹ او را ندیده‌ایم، به جز در چشم‌اندازی که در فصل ۱۱ و فصل ۹ وجود دارد. حالا، فکر می‌کنم دلیل دومی هم وجود دارد که چرا کتاب اینجا تمام نمی‌شود. خب، این دلیل اول است.

ما ثابت کرده‌ایم که خدا قابل اعتماد است، اما هنوز نفهمیده‌ایم چه چیزی ما را به عنوان یک موضوع عادی و ثابت به اعتماد به خدا ترغیب می‌کند. و سپس این مسئله که خب، پس چه کسی قرار است ما را نجات دهد؟ آن کودکی که در فصل ۷ پیشگویی شده بود چه کسی بود؟ بنابراین، در پایان فصل ۳۹ چند سوال بی‌پاسخ مانده است. سوال دیگری وجود دارد که روح‌القدس می‌داند، و من فکر می‌کنم احتمالاً او راز را به اشعیا گفته است، و آن این است که اگر خدا آنها را از آشور نجات داده بود، همانطور که در پایان فصل ۳۹ آموختیم، او قرار نیست آنها را از بابل نجات دهد.

خب، اگر این موضوع در آینده، در واقع ۱۵۰ سال آینده، صادق باشد، آیا این تمام چیزهایی را که ما ظاهراً در مورد خدا آموخته‌ایم زیر سوال نمی‌برد؟ بله، او پدربزرگ و مادربزرگ را از آشور نجات داد، اما نتوانست ما را از بابل نجات دهد، نه؟ پس بهتر است این مطالب را در اشعیا فراموش کنید. او اشتباه کرد. خدا آنقدرها هم قابل اعتماد نیست.

و بنابراین، من معتقدم که اشعیا با الهام روح القدس، بینشی نسبت به آن موقعیت جدید در آنجا داده شده است، تا الهیات شگفت‌انگیزی را که تاکنون به او داده شده است، تکمیل کند. بنابراین، به بخش بعدی کتاب، که فصل‌های ۴۰ تا ۵۵ است، می‌رویم. و من آن را فیض، انگیزه و وسیله برای خدمت نامگذاری کرده‌ام.

چه چیزی می‌تواند ما را به اعتماد منظم، مداوم و اساسی به خدا ترغیب کند؟ لطف. لطف رایگان، نامحدود و بی‌نیاز خدا. اما بعد این سوال پیش می‌آید که آیا او فقط قرار است گناه ما را نادیده بگیرد؟ آیا فقط قرار است بگوید، خب، مهم نیست.

ما آن را فراموش خواهیم کرد. من قبلاً در مطالعات دیگر کتاب مقدس با شما در مورد این صحبت کرده‌ام. فکر نمی‌کنم اینجا در مورد آن صحبت کرده باشم.

اما این موضوع سوالات جدی را مطرح می‌کند. این دنیای علت و معلول است. شما نمی‌توانید فقط معلول‌ها را به حالت تعلیق درآورید.

ما دوست داریم. می‌دونی، من می‌خوام ماشینم رو بزنم به یه دیوار آجری و هیچ اتفاقی هم نیفته. می‌خوام به همسایه‌ام تهمت بزنم و هیچ تاثیری هم نداشته باشه.

می‌خواهم انواع کارهایی را که نباید انجام دهم و مجبور نباشم هیچ بهایی بپردازم. این دنیایی نیست که ما در آن زندگی می‌کنیم. حالا، نکته جالب، و دوباره، من این را قبلاً گفته‌ام، دوباره می‌گویم، برای من جذاب است، هیچ کس در دنیای طبیعی با این موضوع مشکلی ندارد.

اوه، عزیزم، این احمقانه‌ست. تو نمی‌تونی ماشینت رو به یه دیوار آجری بزنی و زنده بمونی. این دیوونگیه.

اوه، آره. اما من می‌تونم مرتکب زنا بشم. و این مشکلی نیست، درسته؟ نه.

اثراقی وجود دارد. کتاب مقدس بسیار واضح است. روحی که گناه می‌کند، خواهد مرد.

بدون اما و اگر، بدون و اما. خواهد مرد. بنابراین این مسئله مطرح می‌شود که خدا چگونه این لطف را شامل حال ما خواهد کرد؟ اینکه او بخواهد یک چیز است، اما اینکه بتواند چیز دیگری است.

خب، ما در دو بخش به این موضوع می‌پردازیم. اول از همه، مقدمه را در فصل ۴۰ داریم. سپس انگیزه را در فصل‌های ۴۱ تا ۴۸ و وسیله را در فصل‌های ۴۹ تا ۵۵ داریم.

چندین موضوعی که قرار است اینجا مطرح شوند، در فصل ۴۰ آمده‌اند و این باعث می‌شود که من استدلال کنم که این فصل مقدماتی است. باز هم، اگر شش یا هفت تفسیر در مقابل خود داشتید، متوجه می‌شدید که اختلاف نظر زیادی در مورد برخی از این مسائل وجود دارد. اختلاف نظر زیادی بین این دو بخش وجود ندارد، اما همه مثل من متوجه نمی‌شوند و فصل ۴۰ را به عنوان مقدمه در نظر نمی‌گیرند.

اما من فکر می‌کنم همین‌طور است، و در موردش صحبت خواهیم کرد. بسیار خب. همان‌طور که گفتم، یکی از محبوب‌ترین، محبوب‌ترین بخش‌های کتاب مقدس تقریباً در همه ترجمه‌ها به خوبی ترجمه نشده است.

من نسخه استاندارد انگلیسی را اینجا جلوی خودم دارم. خدای شما می گوید: قوم مرا تسلی دهید، تسلی دهید. این ترجمه خوبی نیست.

به معنی موهای گرم و نرم است. اوه، دستانتان را دور آنها حلقه کنید و comfort در انگلیسی امروز، کلمه ترجمه خوبی برای عبری اینجا بود، زیرا در سال comfort، کمی آنها را در آغوش بگیرید. در سال ۱۶۱۱ به معنای تشویق کردن، تقویت کردن بود comfort، ۱۶۱۱.

تسلی، برای اینکه کمی فولاد به ستون فقراتشان بچسبانم. نزدیکترین ترجمه خوب امروز مورد تشویق قرار می گیرد. مردم من را تشویق کنید.

آیا این در مورد روح القدس که تسلی دهنده نامیده می شود نیز صدق می کند؟ دقیقاً، دقیقاً. سوال این بود که آیا این در مورد روح القدس که تسلی دهنده نامیده می شود نیز صدق می کند؟ دقیقاً. روح القدس کسی است که در کنار ما می آید تا ما را قادر سازد زمانی که دنیا ما را زمین زده است، بایستیم.

وقتی دنیا می گه تو بی ارزشی، وقتی دنیا می گه تو درمانده ای، وقتی دنیا می گه تو یه احمقی، اون دلدار کنارمون می ایسته. اون فقط دستاشو دورمون نمیندازه و نمی گه، عزیزم، همه چی درست میشه. ستون فقراتمون از فولاده.

حالا، سوالی که اینجا می پرسیم این است که، به یاد داشته باشید، چارچوب زمانی ما به طرز چشمگیری تغییر کرده است. ما در چارچوب زمانی ۷۳۹ تا ۷۰۱ قبل از میلاد بودیم. اکنون در چارچوب زمانی تقریباً ۵۶۰ قبل از میلاد هستیم.

به همین دلیل است که می گویم ۱۴۰، ۵۰ سال دیگر در راه است. حالا دوباره، اکثر مفسران می گویند که این غیرممکن است. و دوباره، باید در مورد این فکر کنید.

آیا می توانم با کسی در ۱۵۰ سال آینده، در سال ۲۱۶۳، صحبت کنم؟ مطمئناً با قدرت خودم نمی توانم. اما، سوال این است که آیا روح القدس می تواند کسی را الهام بخشد تا با کسی در ۱۵۰ سال آینده صحبت کند اگر این برای هدف روح القدس در کتاب مهم باشد؟ و پاسخ من این است که، چرا که نه؟ چند نکته دیگر. در این مورد وجود دارد، زیرا در تفاسیر خواهید خواند، بله، اشعیا اول وجود دارد. این از ۱ تا ۳۹ است.

اشعیا دوم هست. از ۴۰ تا ۵۵. و اشعیا سوم هم هست.

یعنی ۵۶ تا ۶۶. حالا، تفاسیر همیشه ۲۵ تا ۳۰ سال قدیمی هستند. هیچ محقق امروزه معتقد نیست که اشعیا سومی وجود داشته که این را نوشته باشد.

در واقع، بسیاری امروزه شک دارند که آیا اشعیا اول وجود داشته است یا خیر. اشعیا دوم، بله، بله، بله. آن مرد در تبعید، واقعاً همه چیز را سر و سامان داده بود.

او در اینجا الهیات فوق العاده ای نوشته است. اما اینکه این مطالب از کجا آمده، واقعاً هیچ کس نمی داند. و همانطور که قبلاً به شما گفتم، تدوین این کتاب، حول این هسته، یک فرآیند کمیته ای ۴۰۰ ساله بوده است.

خب، باید به شما بگویم، همانطور که قبلاً هم گفته‌ام، من هرگز ندیده‌ام که یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان توسط یک کمیته گردآوری شده باشد. می‌دانید شتر چیست. این اسبی است که توسط یک کمیته طراحی شده است.

بنابراین فکر نمی‌کنم. حالا، قبل از اینکه از آن بحث دور شوم و ادامه بدهم، یک عامل دیگر هم هست. خیلی جالب است که در این بخش از کتاب، جزئیات تاریخی خاص زیادی دارید، البته به نوعی کنار

اوه بله، در فصل ۲۲ حزقیا را می‌بینیم که دارد به استخری که ساخته نگاه می‌کند. بله. حدس بزنید چی شده؟ در بقیه کتاب، تقریباً هیچ جزئیات تاریخی وجود ندارد.

چرا که نه؟ خب، یکی از محققانی که من به خاطر صداقتش او را تحسین می‌کنم می‌گوید، بدیهی است که این اعضای بعدی کمیته، آن جزئیات تاریخی را حذف کردند تا طوری وانمود کنند که انگار از قبل نوشته شده‌اند. او اکنون مرده است، بنابراین فکر می‌کنم او بهتر می‌داند. اما فکر می‌کنم توضیح بهتر این است که اشعیا آن جزئیات تاریخی را نمی‌دانست.

و او نیازی به دانستن آنها نداشت. روح القدس لازم نبود به او چیزی جز یک چیز بزرگ، یعنی نام نجات. دهنده آنها، بدهد. فکر می‌کنم این توضیح بهتری برای این است که چرا جزئیات تاریخی اینجا نیست.

بله، او وضعیت کلی آنجا را می‌بیند. او می‌داند که آن چیست. اما فکر می‌کنم اگر از اشعیا می‌پرسیدید که تبعیدیان کجا نگهداری می‌شوند، می‌گفت، نمی‌دانم.

دقیقاً چه سالی آزاد می‌شوند؟ فکر می‌کنم می‌گفت نمی‌دانم. بنابراین، به نظر من، این نکته‌ی نسبتاً مهمی به نفع نویسنده‌ی واحد کتاب است. حالا یک عامل دیگر هم هست که به نظرم حتی مهم‌تر است و امشب و چند هفته‌ی آینده در موردش صحبت خواهیم کرد.

باشه. این چه طرز فکریه که نیاز به تشویق داره؟ این یه سافتباله. ناامیدی.

دلسردی. حالا چرا تبعیدی‌ها باید دلسرد شوند؟ چرا نباید دلسرد شوند؟ باشه، باشه. خیلی خب، خیلی خب.

اولاً، آنها فکر می‌کردند که خدا شکست خورده است. هویت شخصی آنها در طول این سال‌ها چه بوده است؟ ما قوم برگزیده هستیم. واضح است که ما قوم برگزیده نیستیم.

بله، ما قوم فراموش شده هستیم. چه چیز خاصی در مورد اورشلیم وجود داشت؟ معبد. و معبد چه بود؟ خانه خدا.

آره، به خانه خدا بی‌احترامی شده. حالا، من در مورد شما نمی‌دانم، می‌ترسم که این گواهی بر کوتاه‌بینی من باشد. فکر می‌کنم اگر من خدا بودم، واکنش من این می‌بود، فکر می‌کنی چقدر وقت است که این را به تعویق انداخته‌ام؟ حدود هزار سال است که این اتفاق برای افتاده است.

نه، نه. مردم من را تشویق کنید. مردم من را تشویق کنید.

آیه دوم، به معنای واقعی کلمه، با قلب اورشلیم صحبت می‌کند. این همان کاری است که بوعز در خرمنگاه با روت انجام داد. او با قلب او صحبت کرد.

در آن ساعت از شب که تمام زندگی‌اش بر لبه تیغ آویزان بود. و بوعز با قلبش صحبت کرد. این همان چیزی است که خدا می‌خواهد انجام دهد.

اما فقط، او قرار است با کسی صحبت کند که حداقل دریچه‌ای به رویش باز شده باشد و به دنبال دلگرمی باشد. چون من رفتم، ناامیدی، شکست و غیره را به او نشان دادم. و فکر کردم، خب، شاید آن چند نفر برگزیده‌چطور، آنها به دلگرمی نیاز داشتند چون نوری در انتهای تونل می‌دیدند، اما نمی‌دانستند با آن چه کنند.

بله، بله، باید یک هسته مرکزی وجود داشته باشد که بتواند این تشویق را دریافت کند، بتواند این پیام را دریافت کند. و این کاملاً درست است. باقی‌مانده همیشه در کانون توجه است.

همیشه در کانون توجه هسته‌ای وجود دارد که ایمان دارد. ایمان آنها تقریباً از بین رفته است، اما آنها هنوز ایمان دارند.

آره، آره، خیلی خوبه. گنااهش بخشیده شده. از ۴۹ تا ۵۵.

چطور؟ خب، او از دست خداوند دو برابر تمام گناهانش را دریافت کرده است. او، او تاوان همه گناهانش را داده است. نه همه آنها را.

اسرائیل هنوز نمرده است. بنابراین، سوالی که تبعیدیان می‌پرسند این است که اولاً آیا خدا می‌خواهد نجات دهد؟ شاید او با ما مشکل داشته است. اگر او توسط بابل شکست نخورده است، پس توسط گناهان ما شکست خورده است.

او نمی‌خواست این اتفاق بیفتد، اما در نهایت نتوانست کاری در مورد آن انجام دهد. پس آیا او می‌خواهد ما را نجات دهد؟ یا می‌گوید، من از آن گروه دست می‌کشم؟ من همه این فرصت‌ها را به آنها داده‌ام. من همه این امکانات را به آنها داده‌ام، و آنها تک تک آنها را نابود کرده‌اند.

سوال دوم این است که آیا خدا می‌تواند نجات دهد؟ فرض کنید که او می‌خواهد، اما ببینید این خدایان بابلی چه کرده‌اند. آنها در سراسر جهان قدم زدند. آیا او می‌تواند نجات دهد؟ و در نهایت، آیا او قرار است نجات دهد؟ بله، او می‌خواهد، او می‌تواند، اما این بدان معنا نیست که او قرار است این کار را انجام دهد.

حالا، اشعیا می‌داند که آنها قرار است این سؤالات را بپرسند. همانطور که گفتم، او نمی‌داند که آنها در بابل کجا خواهند بود. احتمالاً اگر از او می‌پرسیدید که معبد چه زمانی قرار است ویران شود، می‌گفت، نمی‌دانم.

اما من می‌دانم که این افراد دلسرد و ناامید چه خواهند گفت. بنابراین، در آیات سه، چهار و پنج، تشویقی که خدا در اینجا ارائه می‌دهد چیست؟ او چه می‌گوید؟ مجازات تمام شده است. چه چیز دیگری؟ جلال. خداوند دیده خواهد شد.

همه بشر با هم آن را خواهند دید. حال، اعداد سه تا پنج در کجای عهد جدید آمده‌اند؟ من به شما در آنجا ارجاع داده‌ام. چه کسی این را گفته است؟ یا درباره‌ی چه کسی گفته شده است؟ یحیی تعمید دهنده.

یحیی تعمید دهنده. حالا دوباره، می‌بینید، این قوم یهود در زمان مسیح غرق در کتاب مقدس بودند. آنها آنها را از اول، آخر و آخر می‌دانستند.

بنابراین، به محض اینکه یک پیامبر جدید ظهور می‌کند، و ۴۰۰ سال بود که پیامبری وجود نداشت، این مردمی که پیامبرانی داشتند که از گوش‌هایشان بیرون می‌آمد، از پیامبران بیزار شدند. و ناگهان، هیچ پیامبری وجود نداشت. و ناگهان، یکی از آنها آمد.

و تقریباً به محض اینکه او ظاهر می‌شود، کسی می‌گوید، این اشعیا است. این اشعیا است. پس آیات سه، چهار و پنج در نهایت به چه رویدادی اشاره می‌کنند؟ آمدن مسیح.

فیض او آشکار شده است، و وسیله‌ای وجود دارد که او می‌تواند از طریق آن فیض خود را گسترش دهد. و در مورد تمایل یهوه برای رهایی چه؟ این آیات در مورد آن چه می‌گویند؟ بله، بله. او نمی‌خواهد که آنها در ناامیدی خود، در اسارت خود باقی بمانند.

او قصد دارد در بیابان به سراغ آنها بیاید، راهی برای خداوند آماده کند و در بیابان، شاهراهی برای خدای ما بسازد. من همیشه مجذوب آر. جی. لتورنو بوده‌ام. این همان کسی است که تجهیزات جابجایی خاک را اختراع کرد.

و او این کار را تقریباً در سال‌های ۳۷، ۳۸ و ۳۹ انجام داده بود که جنگ شروع شد. و تمام آن تجهیزات سنگین که می‌بینید، طراحی آر. جی. لتورنو است. من مجذوب او شدم چون مسیحی بود.

و جایی در اواخر دهه ۴۰ یا اوایل دهه ۵۰، او به خاطر کارش و سپس موعظه به سراسر کشور پرواز کرد. و تبدیل‌شده پرواز کرد. و برای یک بچه ۹ یا ۱۰ ساله، این واقعاً چیز مهمی بود B-26 او با یک بمب‌افکن.

اما من فکر می‌کنم خیلی خیلی قبل‌تر از زمانی که لتورنو ایده تجهیزات عظیم جابجایی خاک را داشت. در بیابان، بزرگراهی مستقیم برای خدای ما بسازید. هر دره‌ای پر خواهد شد، هر کوه و تپه‌ای قطع خواهد شد.

چرا؟ تا خدا بتواند به داد مردم در مانده‌اش برسد. او نمی‌گوید، حالا شما تلاش کنید و به داد من برسید. اگر این کار را می‌کرد، ما در گناهانمان گم می‌شدیم.

اما خدا در عیسی مسیح به سوی ما آمده است. و امیدی هست. بسیار خوب.

اما حالا بیایید به آیات ۶، ۷ و ۸ نگاه کنیم. این خیلی دلگرم‌کننده نیست، نه؟ تمام بشر علف است، تمام زیبایی‌اش مانند گل صحرا. علف پژمرده می‌شود و گل پژمرده می‌شود. این چطور دلگرم‌کننده است؟ دقیقاً.

بابل. تو فکر می‌کنی بابل به هیولای خاکستری و قدبلنده. می‌خوام به چیزی بهت بگویم.

بابل مثل یه تیکه علفه. آره، تو یه تیکه علفی. اما اونا هم همینطور.

خب، چه چیزی بین ما که علف هستیم و آنها که علف هستند، تفاوت ایجاد می‌کند؟ به قسمت آخر آیه ۸ نگاه کنید. علف پژمرده می‌شود، گل پژمرده می‌شود، اما کلام خداوند تا ابد پابرجا می‌ماند. این تفاوت را ایجاد می‌کند. من و شما علف هستیم.

ما گل مزرعه هستیم. اما اگر در واقع، کلام خدا به ما گفته شده باشد و ما آن را در خود پذیرفته باشیم، طعم ابدیت را خواهیم چشید. خب، به آیات ۹، ۱۰ و ۱۱ می‌رویم.

صهیون و اورشلیم نابود شده‌اند. پس چگونه می‌توانند منادیان رهایی باشند؟ هنوز تعدادی آنجا بودند، اما فکر می‌کنم اینجا چیز دیگری در جریان است. خدا اغلب چیزهایی را به ما می‌گوید که در حال حاضر هیچ امکانی برای تحقق آن وجود ندارد، اما او می‌خواهد ما با اطمینان به اینکه قرار است چه اتفاقی بیفتد، آن را بپذیریم.

دنيس کینلا روش فوق‌العاده‌ای برای صحبت در مورد این موضوع داشت. او گفت، می‌دانید، یک روز ابراهیم با یک کالسکه بچه به خانه آمد. و سارا گفت، با این چه کار می‌کنی؟ خب، سارا، تو قرار است بچه‌دار شوی.

ابراهیم، آیا به تقویم نگاه کرده‌ای؟ خب، این چیزی است که خداوند گفته است. و بنابراین، او اینجا می‌گوید روزی فرا خواهد رسید که شما مژده نجات خدا را خواهید داد. و فکر می‌کنم برخی از آن تبعیدیان بابلی به یکدیگر نگاه کردند و گفتند، آیا این را باور می‌کنی؟ بسیاری از آنها گفتند نه، اما برخی از آنها گفتند، چرا که نه؟ چرا که نه؟ خب، بیایید ادامه دهیم.

خب، ما به سوال اول پاسخ دادیم. آیا خدا می‌خواهد نجات دهد؟ بله. اما حالا سوال این است که آیا خدا می‌تواند نجات دهد؟ و این در آیات ۱۲ تا ۲۶ آمده است.

ما کلی سوال بلاغی داریم. می‌دونی سوال بلاغی چیه؟ سوالی که یه جواب مشخص داره. کی آب رو تو کف دستش اندازه گرفته؟ کی روح خداوند رو هدایت کرده؟ کی با کی مشورت کرده؟ کی بهش فهمونده؟ کی راه عدالت، راه دانش رو بهش یاد داده و راه فهمیدن رو بهش نشون داده؟ جواب همه این سوالا چیه؟ هیچ‌کس.

هیچ‌کس. و این جمله‌ای قاطع علیه شرک است که بر جهان باستان حاکم بود. هر وقت خدایان کاری می‌کردند، اولین کاری که می‌کردند مشورت کردن بود.

زیرا پانتئون بر اساس دربار سلطنتی ساخته و طراحی شده بود. بنابراین پادشاه هرگز بدون مشورت کاری انجام نمی‌داد، به خصوص با مشاور مورد اعتمادش، جادوگر.

و اشعیا می‌گوید، هیچ‌کدام از آنها وجود نداشتند. خدا همه اینها را به تنهایی، از روی اهداف و نیت خودش انجام داد. وای.

یه جورایی پژواک چیزیه که خدا به ایوب گفت، مگه نه؟ آره. آره. آره.

ایوب، می‌دانی انبارهای برف کجا هستند؟ نه. بله. خیلی زیاد.

خیلی زیاد. خب، این در مورد ملت‌ها چه معنایی دارد؟ آیه ۱۵. آنها قطره‌ای در دریا هستند.

سی. اس. لوئیس کتابی نوشته که خیلی شناخته شده نیست و در مورد تأثیر نسخه کینگ جیمز بر زبان انگلیسی صحبت می‌کند. او فهرستی از عباراتی مانند این دارد که به دلیل وجود انجیل کینگ جیمز در زبان انگلیسی وجود دارند. یک سطل بیندازید.

درست از کینگ جیمز بیرون می‌آید. مثل پوست دندان‌هایت. درست از کینگ جیمز.

و فقط صفحاتی از آن چیزهایی هست که کینگ جیمز ... و می‌دانید، من به کتابخانه مادر بزرگم نگاه کردم و. یک کتاب مقدس کینگ جیمز و یک کتاب کشف‌المعارف و یک فرهنگ لغت کتاب مقدس بود و با آنها، او به مدت ۴۰ سال در مدرسه بانوان یکشنبه تدریس می‌کرد.

بسیاری از آن مردمی که از کوهستان آمدند، با خود کتاب مقدس آوردند و آن منبع داستان‌هایشان بود. آن منبع تخیلاتشان بود.

خب، این که مجانیه باشد. اون مناطق ساحلی رو اشغال می‌کنه.

من در درس هفته آینده در این مورد توضیح می‌دهم. سرزمین‌های ساحلی یا جزایر به معنای پایان زمین هستند. بنابراین وقتی گفته می‌شود که او سرزمین‌های ساحلی را تصرف می‌کند، منظور این است که او تمام زمین را تصرف می‌کند.

می‌دونی، کل کیهان در وسعت اون جا می‌شه. اون خدای خیلی بزرگیه. اون کیهان نیست.

او کیهان را در وجب دستش نگه می‌دارد. بنابراین، در آیات ۱۸، ۱۹ و ۲۰ به آن می‌پردازیم. پس خدا را با چه چیزی مقایسه می‌کنید؟ آیا او را به خاطر بهشت با یک بت مقایسه می‌کنید؟ یا به خاطر جهنم، بسته به مورد؟ بفرمایید.

یک بت؟ یک صنعتگر آن را می‌ریزد. یک زرگر آن را با طلا می‌پوشاند. برای آن زنجیرهای نقره‌ای می‌ریزد.

کسی که برای چنین پیشکشی بسیار فقیر است، چوبی را انتخاب می‌کند که نمی‌پوسد و به دنبال یک صنعتگر ماهر می‌گردد تا بتی بسازد که نتواند حرکت کند. تو می‌خواهی مرا با آن مقایسه کنی؟ آیا فکر می‌کنی این بت‌های بابلی با من در یک سطح هستند؟ اگر او امروز صحبت می‌کرد، فکر می‌کنم می‌گفت، کمی صبر کن. مگر نمی‌دانی؟ مگر نشنیده‌ای؟ مگر به تو نگفته‌اند؟ آیه ۲۲ همیشه برای من جذاب بوده است.

او کسی است که بالای دایره زمین نشسته است. حالا، آنها هرگز در برج سیرز نبوده‌اند. آنها هرگز روی کوهی واقعاً بلند مثل پایکس پیک نبوده‌اند.

اشعیا از کجا می‌دانست؟ فکر نمی‌کنم اینجا لزوماً درباره کره زمین صحبت کند. اما او می‌داند که دیدگاه ما دایره‌ای است. جالب است.

باشد. من از این موضوع خبر نداشتم. خیلی جالبه.

جذاب. باشد. آیه ۲۳.

ما نباید از خدایان بت‌رسیم. ما نباید از ملت‌ها بت‌رسیم. آیه ۲۳ می‌گوید که ما نباید از چه چیزی بت‌رسیم؟ از شاهزادگان و حاکمان زمین.

سپس در آیات ۲۵ و ۲۶، او برمی‌گردد. حال، من در پیش‌زمینه اشاره کردم که ستارگان خدایان محسوب می‌شدند. لشکر آسمان، خدایان هستند.

خب، آیا یهوه یکی از خدایان است؟ نه. او خدایان را به نام صدا می‌زند. یالا، اوریون، امشب داری گند حرف می‌زنی.

یالا. یه کم بیشتر بدرخش. حالا، جالب شد.

این درست در ذهن ما مانده است. نام ستاره صبح چیست؟ زهره. در یونان و روم، در سومر ۵۰۰۰ سال پیش، زهره ستاره صبح بود.

«در واقع، نماد در زبان سومری، که به عنوان یک زبان تصویری آغاز شد، کلمه سومری برای خدا «دیر» است. نماد تصویری آن کلمه «ستاره» است. بنابراین، خیلی راه زیادی نرفته ایم.

سومری‌ها، ۵۰۰۰ سال پیش، ستاره صبح را زهره یا نام خودشان را اینانا می‌نامیدند. اما این هم از این خب شما می‌خواهید من را با چه کسی مقایسه کنید؟ من با چه کسی مشورت کردم؟ شما می‌خواهید من را با یک بت مقایسه کنید؟ آیا فکر می‌کنید ملت‌ها برای من مشکلی ایجاد می‌کنند؟ آیا فکر می‌کنید حاکمان ملت‌ها برای من مشکلی ایجاد می‌کنند؟ آیا فکر می‌کنید میزبان آسمان برای من مشکلی ایجاد می‌کند؟ نه، نه.

آیا خدا می‌تواند نجات دهد؟ و من همه را پاک کردم. بله، بله، بله. اما آیا او قرار است نجات دهد؟ در مورد آیه ۲۷ چطور؟ آنها چه می‌گویند؟ خدا هیچ توجهی به ما نمی‌کند.

بله، خدا می‌خواهد نجات دهد. بله، خدا می‌تواند نجات دهد. اما هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد او این کار را خواهد کرد.

وگرنه، دیروز که به او می‌گفتم، انجامش می‌داد. شما را نمی‌دانم، اما من در گفتن اینکه خدا چه کاری را چه زمانی انجام دهد، خیلی خوب هستم. و اغلب فکر می‌کنم این احتمالاً مانع از انجام آن در زمانی می‌شود که خودش برنامه‌ریزی کرده است.

چرا می‌گویی راه من از خداوند پنهان است؟ حق من از جانب خدای من نادیده گرفته شده است. آیا ندانسته‌ای؟ آیا نشنیده‌ای؟ یهوه خدای جاودان است. آفریننده‌ی کرانه‌های زمین.

کلمات مربوط به خلقت در این بخش از کتاب اشعیا بیشتر از هر جای دیگری در کتاب مقدس آمده است. خیلی بیشتر از پیدایش. بیشتر از هر جای دیگری.

و بنابراین می‌خواهم در حین صحبت به این نکته توجه داشته باشید و فکر کنید، چرا اشعیا بر این موضوع تأکید می‌کند؟ او ضعف نمی‌کند. او خسته نمی‌شود. فهم او کاوش‌ناپذیر است.

او به ناتوانان قدرت می‌بخشد و به ناتوانان، قدرت می‌بخشد. حتی تو نیز ناتوان و درمانده خواهی شد.

مردان جوان خسته خواهند شد، اما کسانی که اعتماد دارند. اعتماد. و یادتان هست که در مورد مفهوم کلی وزن چه صحبتی کردیم.

این سنگین و همراه با انتظار است. و این برای ما فرزندان آدم و حوا سخت است. من همین الان چیزی را که می‌خواهم می‌خواهم.

و من نمی‌خواهم منتظر بمانم. و خدا می‌گوید، خب، تو این کار را خواهی کرد. حالا سوال این است که با چه نگرشی منتظر خواهی ماند؟ انتظاری مطمئن یا دلسردی سرخورده؟ بله؟ بافته شده یا قرار است ترکیب شود.

آنها از چای و آب استفاده می کنند. و می گویند، این چای است یا آب؟ خب، این چای است و این آب مخلوط شده است.

ذوب شده. به هم بافته شده. فکر کنم منظورت وزن و اعتماد

بله. و بله؟ این کمی دگرگون کننده است. ما باید باور کنیم که او ما را درک می کند.

.اوه، همینطور. همینطور. خدایا

این یک مثال خیلی ساده است. اما، در جایی، یک کامپیوتر عظیم وجود دارد که شما را می شناسد. با وجود تمام آن حجم عظیم داده، اعداد درست را وارد کنید، و مری جو مورو از راه می رسد.

من نمی خواهم خدا را به یک کامپیوتر تقلیل دهم. اما این به من کمک کرده است که در مورد کسی که تمام این جهان را آفریده است فکر کنم، او به تمام داده های آن فوراً دسترسی دارد. و او می داند شما به چه چیزی فکر می کنید.

او می داند من به چه چیزی فکر می کنم. او می داند ما چه احساسی داریم. و به معنای واقعی کلمه، این... و دوباره، می خواهم خیلی مراقب باشم که چطور این را می گویم.

اما، به معنای واقعی، از زمان عیسی مسیح، این موضوع برای او بیشتر به یک واقعیت تجربی تبدیل شده است. او از نظر تئوری، هر آنچه را که باید در مورد بشریت قبل از آمدن عیسی وجود داشته باشد می دانست. اما اکنون او آن را به صورت تجربی می داند.

.آره. بعد از اینکه بهش دست زد. منظورم اینه که، بعد از اینکه عیسی او مد، با یه مدرک جعلی او مد

.اما او هنوز با خداست. اوه، بله. بله، بله.

و به همین دلیل است که می گویم، می خواهم خیلی خیلی مراقب باشم. قبل از آمدن عیسی چیزی نبود که خدا نداند. اما، اما، همانطور که کسی، احتمالاً کینلاو، گفته است، اکنون یک انسان بر تخت پادشاهی آسمان نشسته است.

بله. فقط یک سوال سریع که باید در ذهن داشته باشید، همانطور که همه این ها را مرور کردیم. با توجه به اینکه تمام اسرائیل مدت ها پیش در گذشته خود از مصر و فرعون رهایی یافته اند و شاهد تکرار بسیاری از این اتفاقات هستند، منظورم این است که این کودکان، افرادی که در این ماجرا بودند، توسط خدا فراخوانده شدند تا به فرزندانشان، نسل به نسل، این داستان های رهایی خدا، داستان های دست خدا را بیاموزند.

خب، چه اتفاقی افتاد؟ آیا فقط به خاطر سنگدلی است که از دست رفته؟ اما این با کل این ایده که خدا با اراده ی خودش می خواست این اتفاق بیفتد، در تضاد است. خب، در این مورد به من کمک کنید. چطور از آن زمان به اینجا رسیدید؟ چطور به خودتان یادآوری کردید؟ نگاهی دقیق و طولانی به کلیسا بیندازید.

اتفاق که می افتد این است که ما دائماً درگیر همان مسئله قدیمی هستیم. من نیازهایی دارم. فکر نمی کنم خدا از نیازهای من خبر داشته باشد یا اگر هم بداند، به آنها اهمیتی نمی دهد.

بنابراین، تنها راهی که می‌توانم نیازهایم را برآورده کنم این است که خودم انجامش دهم. خدا مانع می‌شود. دقیقاً، دقیقاً.

و به این ترتیب، با وجود تمام تدریس خوب، من و کارن در راه ورود در مورد این موضوع صحبت می‌کردیم کسی که هر دو او را می‌شناسیم، یک معلم بسیار شناخته شده، و پسرش تمام مشکلاتش را به گردن او می‌اندازد. و دوباره، شما نیازهای من را برآورده نکردید.

خب، آیا آنها این داستان‌ها را به خاطر می‌آوردند؟ من فکر می‌کنم بله، من فکر می‌کنم بله. اینطور نیست. که کاملاً از ذهنشان خارج باشد. نه، نه، نه.

باز هم، فکر می‌کنم شما تمام طیف را داشتید. فکر می‌کنم اینجا افرادی بودند که به یاد می‌آوردند و باور داشتند و از آنچه اتفاق می‌افتاد دلشکسته بودند. فکر می‌کنم اینجا افرادی بودند که عضویتشان در ملت صرفاً یک حق مادرزادی بود.

و بعد همه کسانی که در طیف بین این دو قرار دارند. و دوباره، من این را از زمان حال برداشت می‌کنم. خب، این هم از این.

من همیشه عاشق نظم آن بیت آخر، یعنی بیت ۳۱، بوده‌ام. با بال‌هایی همچون عقاب‌ها پرواز کنید، بدوید و خسته نشوید، راه بروید و ناتوان نشوید. کسی گفته است که اوج گرفتن با عقاب‌ها آسان است، دویدن با قهرمانان آسان است، اما راه رفتن با بوقلمون‌ها بسیار دشوار است.

و تمام. ما احیای بزرگی داریم و با عقاب‌ها اوج می‌گیریم. اما همانطور که آن مرد گفت، برایم مهم نیست. چقدر بالا می‌پرند، می‌خواهم ببینم وقتی پایین می‌آیند چقدر صاف راه می‌روند.

و این همان گام روزانه و استوار در مسیر ایمان است که ما به شدت به روح القدس نیاز داریم. ما اغلب فکر می‌کنیم، بله، من این وظیفه بزرگ و فوق‌العاده را دارم، ای روح القدس کمک کن، کمک کن، کمک کن. اما فقط امروز است و من می‌توانم از اینجا به بعد آن را انجام دهم.

نه. باشه، ده دقیقه برای یه فصل. دیگه چی جدید؟ خب، چهل دقیقه خیلی مهمه.

بسیار خوب، بیایید به سراغ آیه ۴۱ برویم. در آیات ۱ تا ۷، اول از همه، در آیات ۱ تا ۴، بهوه ادعای انجام چه کاری را دارد؟ او کوروش را برانگیخته است. بله.

من یکی را از شرق فراخوانده‌ام. و البته، پارس در شرق بابل است. جایی که عراق امروزی قرار دارد.

بابل جایی است که ایران امروز قرار دارد. من یکی را از شرق فراخوانده‌ام. و این هم یکی دیگر از این پرسش‌های بلاغی.

چه کسی این کار را کرد؟ من این کار را کردم. او به این سوال برای ما پاسخ می‌دهد. بهوه، اولین و با آخرین من او هستم.

آلفا و امگا، دقیقاً درست است. حالا متن عبری اینجا می‌گوید، و فقط برای اینکه بدانید من عبری می‌دانم. نه. این نوشتن چهار کلمه است.

ترتیب حروف الفبای عبری ثابت می‌کند که همه ما زمانی چپ دست بوده‌ایم. خب. معنی تحت‌اللفظی این «به معنی «من هستم، ego eimi عبارت این است که «من او هستم»، اما ترجمه یونانی آن می‌شود

بنابراین، تمام کسانی که من عیسی هستم، همین جا مستقر هستند. پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم. انیهو، من آن هستم.

زبان عبری ضمیر خنثی ندارد، اما فکر می‌کنم اگر داشت، آنها آن را اینگونه می‌فهمیدند. من آن هستم، من هستم. من همه چیز هستم.

من هستم. و هیچ کس دیگری وجود ندارد. پس واکنش کشورهای منطقه ۵، ۶ و ۷ چیست؟ آنها وحشت زده هستند.

آنها وحشت زده اند. خدای من، اقصی نقاط زمین این را دیده اند و ترسیده اند و به خود لرزیده اند. پس واکنش آنها چیست؟ یک بت جدید بسازید.

هر چه بزرگتر، بهتر. آره، آره. بت‌های قدیمی ما شکست خورده‌اند، پس بیایید یکی جدید بسازیم.

لازم نیست خیلی از اینجا دور شوید تا آن را در اطراف خود ببینید. آن ما را نجات نداد، پس بیایید این را بسازیم و این کار را خواهد کرد. اگر فکر می‌کنید دنیا می‌تواند شما را نجات دهد، پس محکوم به ساختن ناجی‌های جدید هستید هر بار که مشکل جدیدی پیش می‌آید.

اما خدا به اسرائیل چه می‌گوید؟ آیه ۸. نترسید. حالا، نکته بعدی که می‌خواهم قبل از اینکه به آن برگردیم در موردش صحبت کنم این است که او یعقوب و اسرائیل را چه می‌نامد؟ اسرائیل، چه؟ بنده من، یعقوب برگزیده من. ما این جفت را بارها و بارها در این فصل‌ها خواهیم دید.

مطمئناً خدا ما را طرد کرده است. مطمئناً گناهان ما بالاخره آنقدر زیاد شده که حتی خدا هم باید بگوید. دیگر نمی‌توانم با این جماعت کاری بکنم. کارم با آنها تمام است.

اما نه، نه. تو بنده‌ی منی. تو برگزیده‌ی منی.

بنابراین، جهان ممکن است با ظهور یک امپراتور جدید جهانی، در وحشت فرو رود. شما مجبور نیستید اینطور باشید. شما مجبور نیستید اینطور باشید.

تو بنده‌ی من هستی. من تو را برگزیده‌ام و طرد نکرده‌ام. حال، در چند فصل بعدی، پنج دلیل برای نترسیدن خواهیم داشت.

اولین مورد. در آیه ۱۰ چیست؟ من با شما موافقم. اسم آن بچه در فصل ۷ چه بود؟ اسمش چه بود؟ خدا با ماست.

امانوئل. اون با ماست. و این هم ل، خدا.

خدایا، مطمئناً تو با ما نیستی. ما گناه کرده‌ایم. ما تمام وعده‌هایمان را شکسته‌ایم.

ما همه این کارهایی که نباید انجام می‌دادیم را انجام داده‌ایم. مطمئناً شما با ما نیستید. بله، من هستم.

من اینجا کنار تو هستم. جای دوری نیستم. من در میانه‌ی این ناامیدی، دلسردی و سرخوردگی هستم.

من اینجا با تو هستم و لازم نیست بترسی. ۱۱ و ۱۲ می‌گویند، کسانی که از تو خشمگین هستند، شرمنده و رسوا خواهند شد. آیه ۱۲، کسانی را که با تو ستیز می‌کنند، خواهی جست، اما آنها را نخواهی یافت.

چرا؟ آیه ۱۳، در اینجا دلیل دوم برای نترسیدن آمده است. او محکم چنگ زده است. من به تو کمک خواهم کرد.

فکر فوق‌العاده‌ای است. سعی می‌کنم امشب کل خطبه را موعظه نکنم، چون ساعت ۸ است. اما او نمی‌گوید، بنشینید و ساکت شوید و من این کار را می‌کنم.

او همچنین نمی‌گوید، تو انجامش بده و من تماشا می‌کنم. او می‌گوید، من به تو کمک خواهم کرد. این فکر فوق‌العاده‌ای است.

فکر خیلی خوبیه. بیا با هم بریم.

تو شروع کن و من تماشا می‌کنم. من کمکت می‌کنم. دقیقاً.

دقیقاً. دقیقاً. بله.

خب، ساعت ۸ است و بخش زیادی از آن در فصل ۴۱ وجود دارد. پس، همین‌جا توقف می‌کنیم و دفعه‌ی بعد کمی از آن را یاد می‌گیریم و ادامه می‌دهیم.

این فصل‌ها طولانی و فشرده هستند. بنابراین، برای من کمی طولانی خواهد بود، اما تمام تلاشم را خواهم کرد.

بیایید با هم دعا کنیم. ای خداوند، شکر که به ما لطف می‌کنی و کمکمان می‌کنی. ما، با لغزش‌های کوچکمان، و تو از اینکه با ما همراه هستی، مسرور می‌شوی. و دستان ما را تقویت می‌کنی و ذهن‌های ما را هدایت می‌کنی.

این دکتر جان اسوالد در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره 20، اشعیا فصل‌های 40 و 41 است.